



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جبهه‌ی چپ ترک

گفتگوی نخست با: THKP_C/MLSPB

یحیی مرادی



فروردین ۱۳۹۹

توضیح «نقد»: حدود دو سال پیش گزارش‌هایی از یحیی مرادی پیرامون روژاوا منتشر کردیم. او در زمان تدوین این گزارش‌ها، گفتگوهایی نیز با مسئولان برجسته و نظریه‌پردازان برخی گروه‌های سیاسی ترک که خود را در قلمرو گرایش‌های مارکسیستی به‌شمار می‌آورند، انجام داده است که اینک در چند بخش در «نقد» منتشر خواهند شد. بدیهی‌ست که انتشار این گفتگوها صرفاً برای آشنایی با دیدگاه‌های این گروه‌هاست و به‌هیچ روی به‌معنای ارزیابی یا تایید آن‌ها از سوی «نقد» نیست.

حزب THKP_C/MLSPB [۱] یکی از احزاب جبهه‌ی چپ ترکیه است که از آغاز تحولات در شمال سوریه (روژاوا) بخشی از نیروهای خود را به این منطقه اعزام کرد و در عملیات نظامی علیه داعش و همچنین فعالیت سیاسی در مناطق شهری حضور دارد. نام این حزب در ترکی *Marksist Leninist Silahlı Propaganda Birliđi* (واحد تبلیغ مسلحانه‌ی مارکسیست-لنینیست) است.

متن حاضر، گفتگو با آردا چایان [۲] یکی از فرماندهان این حزب در روژاوا است. توضیحات بیشتر در مواردی که در متن ابهام‌برانگیز باشد، به پانویس منتقل شده است. در این گفتگو تلاش کرده‌ام با توجه به محدودیت‌های تهیه‌ی گزارش و مصاحبه، تا حد امکان اطلاعاتی هرچند کلی از تاریخچه‌ی این حزب، فراز و فرودهایش و ایدئولوژی حزب MLSPB از زبان یکی از فرماندهان این حزب بیان شود. هرچند متأسفانه محدودیت‌های گوناگون مانع از پرداختن به برخی دیگر از نکات مهم شده است. (ی. م.)

لطفاً از تاریخچه‌ی حزب MLSPB شروع کنید.

بهتر است پیش از پرداختن دقیق به تاریخ حزب، مقدمه‌ای کوتاه از زمینه‌های پیدایش آن ارائه کنم. در حقیقت، باید از ماهر چایان [۳] آغاز کنیم. او بنیان‌گذار THKP-C [۴] بود و MLSPB امتداد منطقی این جنبش است. مشی نظامی و ایدئولوژیک ما در نگاه ماهر چایان به این موضوعات ریشه دارد. از نظر ماهر چایان باید در ترکیه انقلابی ضد امپریالیستی / ضد اولیگارشیک ایجاد شود. به این دلیل ساده که عملاً ترکیه عامل دست آمریکا است. دست خونین امپریالیسم آمریکا در ترکیه فعالانه عمل می‌کند. دولتی فاشیست در ترکیه مسلط است که پشتوانه‌ی آن بورژوازی بزرگ ترکیه است، که کنسرسیومی سیاسی را تشکیل می‌دهد.

در واقع، سرمایه‌ی ترکیه و سرمایه‌ی آمریکا در این حوزه‌ی جغرافیایی به هم گره خورده است. نظر ماهر چایان درباره‌ی امپریالیسم این است که پس از ۱۹۴۵ استعمار نو ایجاد شده است. او مشخصاً به تمایز مستعمرات کلاسیک و نوین با اشاره به کردستان، توضیح می‌دهد که کردستان همچنان مستعمره‌ای کلاسیک است، اما ترکیه مستعمره‌ی نوین آمریکا شده است.

بنا بر این نگاه، چایان مسئله را این‌گونه تحلیل می‌کند: در ترکیه به انقلابی ضد امپریالیستی / ضد اولیگارشیکی نیاز است. هدف از این انقلاب، از بین بردن امپریالیسم آمریکا در ترکیه و پایان دادن به بردگی سیاسی ترکیه است. به این ترتیب، استقلال ترکیه از آمریکا ممکن می‌شود، دولت فاشیست ترکیه از بین می‌رود، دموکراسی موردنظر ما شکوفا می‌شود، شرکت‌های اروپایی و آمریکایی، ملی می‌شوند و در نهایت اقتصادی سوسیالیستی به‌واسطه‌ی ایجاد شوراهای کارگری شکل خواهد گرفت. این هدف ماهر چایان بود و همچنان هدف MLSPB نیز است. سه کلیدواژه‌ی مهم که چکیده‌ی این هدف است عبارت‌اند از: (۱) استقلال (۲) دموکراسی (۳) سوسیالیسم.

ماهر چایان استراتژی خود را نبرد مسلحانه / سیاسی معرفی می‌کند. در این استراتژی، چریک نقشی بنیادین دارد. اساس و پایه‌ی نبرد مسلحانه / سیاسی، چریک است. تاکتیک چایان برای دستیابی به این هدف به این قرار است: چریک نیروی پیشاهنگ انقلاب است و ارتش خلقی را تأسیس می‌کند. به نظر من پ.ک.ک متأثر از اندیشه‌ی ماهر چایان است و این استراتژی را فقط در کردستان پیاده کرده است: یعنی به‌اختصار (۱) حزب (۲) جبهه (۳) ارتش گریلایی خلقی. استراتژی ماهر چایان به پیروزی بر امپریالیسم منتهی می‌شود، در این پروسه: (۱) استقلال ترکیه تأمین می‌شود، (۲) اولیگارشی از بین می‌رود و دموکراسی بالیدن می‌گیرد، (۳) اقتصاد سوسیالیستی ایجاد می‌شود. در این میان مهم است که به‌خاطر داشته باشیم نیروهای امپریالیستی در تضاد و رقابت با یکدیگر در منطقه‌ی ما عمل می‌کنند و ما باید از این تضاد به نفع مردم بهره‌برداری کنیم.

در این وضعیت تاریخی که جنگ‌های بی‌پایان امپریالیستی سایه‌ی شوم خود را بر خاورمیانه گسترده‌اند، نگاه MLSPB به انترناسیونالیسم چیست؟ از چه موضعی می‌توان به انترناسیونالیسم پرداخت؟ به نظر می‌رسد گاهی تمایلات شووینیستی، مانع ایجاد اتحاد و همکاری نیروهای انقلابی در سطوح مختلف می‌شود. حزب شما چه راهکاری برای ممانعت از گسترش شووینیسم و ایجاد فضایی برای همکاری‌های انقلابی دارد؟

خلق‌های ایرانی، ترک، کرد، سوری، فلسطینی و ... در محاصره‌ی انقلابی قرار دارند. به همین دلیل به انقلابی در تمام خاورمیانه نیاز داریم. خاورمیانه همان **حلقه‌ی ضعیف** است که لنین از آن یاد می‌کند. به نظر ما، تمام نیروهای انقلابی خاورمیانه باید در یک جبهه‌ی مشترک حرکت کنند، و باید انترناسیونالیسمی نوین ایجاد کرد. ما آن را *انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای* می‌نامیم. از این جهت، باید در معنای متداول انترناسیونالیسم بازنگری شود. نخستین شکل انترناسیونالیسم مورد نظر ما، انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای است (به معنای تشکیل جبهه‌ای واحد از نیروهای انقلابی خاورمیانه) و دومین شکل انترناسیونالیسم، همان برداشت متداول، به معنای اروپایی یا جهانی است.

یکی از مشکلات مارکسیسم در منطقه‌ی خاورمیانه این است که خود را از پنجره‌ی لنینیسم اروپایی می‌بیند. این حاصل دهه‌ها استعمار است که حتی در این‌جا مارکسیسم نیز خصلتی اوریاتالیستی پیدا می‌کند. ما باید سوسیالیسم خود را بنا کنیم. لنینیست‌های ترکیه، ایران، سوریه، تونس و ... باید سوسیالیسم متعلق به منطقه‌ی خود را ایجاد کنند. برای مثال، نیروهای انقلابی ترکیه نمی‌توانند در کردستان انقلاب کنند یا ایرانی‌ها در مصر! در هر کشوری، نیروهای انقلابی آن باید پیشاهنگ انقلاب باشند و ما، دیگر نیروهای منطقه، می‌توانیم به گسترش و تعمیق انقلاب در هر کشور کمک کنیم. انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای به این معناست.

اندیشه‌ی **MLSPB** متمرکز در خاورمیانه است. سازماندهی جنگ چریکی و نیروی پیشاهنگ، هم در شهر و هم در کوه، تمرکز اساسی ما در مبارزه است. هدف ما این است که هم‌زمان در متروپل‌ها خانه‌های تیمی ایجاد کنیم تا نیروهای گریلایی را در آنجا به‌منظور گسترش جنگ چریکی شهری، سازمان‌دهی کنیم.

کردستان امروز به چهار پارچه تقسیم شده که همچنان بخش‌هایی از آن توسط دولت مسلط مرکزی، مستعمره شده است. به بیان دقیق‌تر، خلق کرد در ترکیه و ایران مستعمره‌ی دولت مرکزی هستند. به یمن انقلاب روزاوا، این استعمار در سوریه به پایان رسیده است. در واقع، خاورمیانه همچنان میراث‌بر تقسیمات امپریالیستی ۱۹۱۴ است که تمامی آن را به مستعمره‌ای بزرگ بدل کرد و هنوز هم وضعیت استعماری آن ادامه دارد. در حال حاضر ایران به مستعمره‌ی روسیه و چین بدل شده است، هرچند که پیش از خمینی، مستعمره‌ی آمریکا بود. در همین حال، دولت مرکزی هم اقوام و ملیت‌های ساکن در ایران را مستعمره می‌کند، درست مثل استعمار خلق کرد در ایران.

ما بر این باوریم که باید درس‌ها و تجارب مبارزاتی جدید را در خاورمیانه تکثیر کنیم و به یکدیگر انتقال دهیم. این انقلاب‌ها از یکدیگر نیرو می‌گیرند. مثلاً، انقلاب ترکیه از انقلاب کردستان کمک و حمایت می‌گیرد، انقلاب ایران از انقلاب در کردستان و ترکیه پشتیبانی می‌گیرد، و دیگر نمی‌توان این‌ها را از یکدیگر جدا کرد، تمامی این انقلاب‌ها به یکدیگر پیوسته‌اند.

اجازه دهید درباره‌ی انترناسیونالیسم کمی بیشتر بحث کنیم: در زمانی که لنین، انترناسیونال سوم را پایه‌گذاری کرد، مرکز (ستاد فرماندهی) انقلاب جهانی، شوروی بود. بعد از انقلاب چین و ویتنام این ستاد فرماندهی تغییر کرد. پس از آن نیز با موج انقلاب‌ها در آمریکای لاتین و مبارزات چهره‌هایی مثل چه‌گوارا و کاسترو، مرکز انقلاب جهانی تغییر کرد. امروز می‌توانیم از ستاد فرماندهی نوین انقلاب جهانی نام ببریم که در خاورمیانه پا گرفته است. اگر مثلاً، انقلاب در روژاوا به سرانجام برسد، از ترکیه برای حمایت از آن می‌آییم و روژاوا را مرکز انقلاب خواهیم کرد، یا اگر در ایران انقلاب شود ما برای پشتیبانی از انقلاب به ایران می‌رویم و از آن به‌مثابه ستاد فرماندهی انقلاب جهانی حمایت می‌کنیم.

باید به یاد آوریم که چه فضایی پس از سقوط دیوار برلین و سال‌های بعد از ۱۹۹۲ ایجاد شد. ایدئولوژی پایان سوسیالیسم، پایان مبارزه‌ی پرولتاریا در همه‌جا گسترش یافت. کتاب فوکویاما، **پایان تاریخ**، در حقیقت جشنی عمومی بود برای خداحافظی با انقلاب، خداحافظی با پرولتاریا! یأس و بی‌رمقی همه‌گیر شده بود. حتی انقلاب‌های پس از آن دوران نیز، روحیه‌ی ثبات و استقرار نداشتند. اما **MLSPB** می‌گوید: باید این انقلاب‌ها را که امیدبخش هستند، ادامه دهیم و از آن‌ها پشتیبانی کنیم؛ باید از امید خلق‌ها حمایت کنیم. خواست خلق‌ها برای تغییر را به رسمیت بشناسیم. ما معتقدیم که نگاه منسوخ **سوسیالیسم در یک کشور** را باید تغییر دهیم. هیچ انقلابی در یک کشور، در یک جزیره‌ی جداافتاده، هرگز به سوسیالیسم منتهی نمی‌شود. به همین دلیل است که **MLSPB** تأکید دارد که به انترناسیونالیسمی نوین نیاز داریم.

همان‌طور که اشاره کردید، جنگ‌های کنونی در خاورمیانه نتیجه‌ی سهم‌خواهی‌های امپریالیستی در منطقه است. این مسئله، مشخصاً با جنگ ایران و عراق آغاز شد که هر طرف جنگ تابع یک قدرت امپریالیستی بود. بعد از آن، جنگ عراق و کویت رخ داد و در ادامه، دامنه‌ی جنگ به شمال آفریقا رسید که مثلاً لیبی نمونه‌ای از آن است. مختصر آن‌که هر نیروی امپریالیستی برای استقرار قدرت خود، یک طرف جنگ را آتش می‌زند. در این وضعیت، نیروی انقلابی مقاوم باید انترناسیونالیسمی نوین ایجاد کند که از نگاه اوربانتالیستی و اروپامحور گذشته جدا شود. برخلاف دیگر ملیت‌های خاورمیانه (عرب، فارس، ترک و ...) خلق کرد در این زمینه بسیار خوب عمل کرده است.

اگر سهم‌خواهی‌های منطقه‌ای در خاورمیانه با جنگ ایران و عراق آغاز شد، با جنگ عفرین [۵] به پایان می‌رسد. تمام ماجرا در عفرین این است که کدام قدرت منطقه‌ای یا جهانی بر دریای مدیترانه مسلط می‌شود. ترکیه، سوریه، ایران، روسیه و چین هر کدام سهم خود را می‌طلبند. مسئله‌ی دیگر خطوط انتقال انرژی است که این قدرت‌ها به دنبال کنترل آن هستند.

در این میان MLSPB، فراخوان به اتحاد منطقه‌ای تمامی نیروهای انقلابی خاورمیانه می‌دهد. از پ.ک.ک در کردستان تا فلسطین و مصر و تونس و ... باید انترناسیونالیسمی خاورمیانه‌ای ایجاد کنیم، نه انترناسیونالیسمی اوربانتالیستی.

درک و تحلیل MLSPB از رژیم بشار اسد چیست؟ برخی از رفقای کمونیست ترکیه، رژیم اسد، حزب‌الله لبنان و ایران را در تحلیل نهایی به‌مثابه نیروهای آنتی‌امپریالیست تلقی می‌کنند. نتیجه‌ی چنین تحلیلی، باز شدن راه‌های همکاری یا حمایت‌های چند جانبه است. در حالی که می‌دانیم مثلاً رژیم ایران در ابعادی غیرقابل تصور به قتل و شکنجه‌ی مبارزان کمونیست پرداخته است و فهرست سیاه جنایت‌های آن در قبال مردم ایران طوماری پایان‌ناپذیر است. چگونه می‌توان چنین رژیمی را همچون متحد استراتژیک منطقه‌ای تصور کرد؟

MLSPB، دومین حزب کمونیست ترکیه است که برای حمایت از جنبش روژاوا وارد شمال سوریه شد. در حالی که سوریه و رژیم اسد برای سال‌ها، میزبان برخی از رفقای کمونیست ترکیه بودند، MLSPB هیچ‌گاه چنین رابطه‌ای را برقرار نکرده و به آن باور ندارد. رژیم اسد خود را زیر ظاهر پوشالی باصطلاح سوسیالیسم پنهان کرده است. رژیم بعث، رژیم دیکتاتوری خون‌آشامی است که مشخصاً منافع یک بلوک امپریالیستی را در منطقه تأمین می‌کند. از نظر ما روسیه یک بلوک امپریالیستی است که در حال شخم‌زنی و تکه تکه کردن خاورمیانه است.

رژیم اسد برای ما همیشه یک رژیم شوونیست و فاشیستی [۶] بوده است. رژیمی که برای دهه‌ها دست به همسان‌سازی تمامی ملیت‌های ساکن در سوریه، ناشهروند کردن ملت کرد در سوریه و در یک کلام عرب‌سازی آن‌ها زده است.

از سوی دیگر، برای MLSPB کاملاً مشخص است که رژیم ایران، رژیمی فاشیستی و به مراتب درنده‌خوتر از رژیم اسد است. دست‌کم حزب ما از کشتار مبارزان چپ ایرانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ مطلع است و تاریخ را فراموش نمی‌کند. برخلاف برخی از رفقای کمونیست در دیگر احزاب ترکیه که رژیم ایران، حزب‌الله و اسد را آنتی‌امپریالیست می‌دانند، ما آن‌ها را فاشیستی و مدافع منافع اسرائیل ارزیابی می‌کنیم. بیش از نیم قرن است که از طرف رژیم اسد یک گلوله به اسرائیل شلیک نشده است. پس چگونه می‌توان آن را محور مقاومت دانست؟

حزب شما به مبارزه‌ی مسلحانه و تشکیل پیشاهنگ انقلابی باور دارد. ایدئولوژی MLSPB را چگونه توصیف می‌کنید؟ با توجه به این که MLSPB حزبی لنینیستی است،

آیا تجربه‌ی جوامع نوع شوروی را لنینیستی ارزیابی می‌کنید؟ آیا نقد مشخصی به تجربه‌ی شوروی دارید؟

MLSPB یک حزب مارکسیست_ لنینیست است و دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را اساس اندیشه‌ی خود قرار می‌دهد. باید توجه کرد که مارکسیسم _ لنینیسم یک قالب صُلب نیست. ما لنینیسم را یک باور کلاسیک ارزیابی نمی‌کنیم، بلکه تلاش می‌کنیم آن را به شکلی عملی به کار گیریم. در واقع، مارکسیسم _ لنینیسم را باید بر مبنای مکان و زمان به کار بست و آن را با نگاهی دیالکتیکی، در حرکت و پویایی درک کرد. برای مثال، انقلاب روسیه در مکان و زمان خود شکل گرفت و پیروز شد. انقلاب چین، انقلاب ویتنام با رهبری هوشی مین، انقلاب‌های آمریکای لاتین و ... همگی در مکان و زمان خود مسیری تازه ایجاد کردند. به همین دلیل MLSPB معتقد است که مارکسیسم _ لنینیسم را بر مبنای مکان و زمان در هر لحظه‌ی تاریخی باید بنا کرد. مارکس، انگلس و لنین، سوسیالیسم را همچون یک روش ایجاد کردند و ما باید آن را در زمان و مکان گسترش دهیم.

با در نظر گرفتن دو مفهوم **دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی** می‌توان خط اساسی مارکسیسم _ لنینیسم را متشکل از سه عنصر ارزیابی کرد: (۱) دولت (۲) حزب (۳) انقلاب. این سه بخش، راهنمای عمل برای سرنگونی امپریالیسم هستند. ما این سه عنصر را تا سرنگونی امپریالیسم، اساس عمل خود قرار می‌دهیم.

در مارکسیسم _ لنینیسم هدف این است که دولتی در خدمت منافع کارگران ایجاد شود. اما باید توجه داشت که عموماً **حزب** از جنس دیگری است و از بالا به پایین تأسیس می‌شود. رابطه‌ی دیالکتیکی **دولت و حزب** که رابطه‌ای حساس و پیچیده است، در شرایط ایده‌آل به سمتی حرکت می‌کند که تصمیمات نه تنها از بالا به پایین، که در سطوح زیرین هم بتواند مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها را ایجاد کند و به این ترتیب، تمام جامعه در آن مشارکت داشته باشد.

بنابراین، زمانی می‌توان از **اقتدار دموکراتیک** دولت سخن گفت که **اقتدار کارگران** در دولت ایجاد شود. برای مثال در روزاوا، در نظریه، شکل دولتی حکمرانی رد می‌شود، اما ساختارهای دولتی همچنان موجود است. ساختارهایی مثل: پلیس، دادگاه، ارتش و ... تفاوت در آن است که در روزاوا اقتدار خلق‌ها ایجاد شده است. ضد قدرت امپریالیستی به این شیوه عمل می‌کند. حزب MLSPB ضد اقتدار دولتی است اما برای مقاومت ضد امپریالیستی به سیستمی نیاز داریم که اقتدار خلق‌ها و کارگران را ایجاد کند.

یکی دیگر از مواردی که اهمیتی اساسی دارد، **حزب** است. مسئله‌ی **حزب** در مارکسیسم _ لنینیسم حیاتی است. به این دلیل که برای پیروزی کارگران بر بورژوازی به وسیله‌ای نیاز داریم. کار ویژه‌ی **حزب**، نخست این است که

خلق را سازمان‌دهی می‌کند. دوم، انقلاب را به خلق آموزش می‌دهد و سوم، دورنمای انقلاب را به خلق نشان می‌دهد، و این که پس از پیروزی انقلاب چه بدیلی پیش روی آن‌هاست.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، انقلاب ترکیه، کردستان، ایران و ... با یکدیگر متمایز است. باید بر اساس زمان و مکان هر کدام، روش مارکسیسم _ لنینیسم را به کار برد و از ایجاد قالب‌های صلب اجتناب کرد.

در تجربه‌ی شوروی باید تأکید کنیم که انقلاب اکتبر گامی بسیار مهم و بزرگ بود. اما در کنگره‌ی ۱۹۲۸ تصمیم گرفتند که انقلاب انترناسیونالیستی را در جهت منافع خود به کار گیرند و بر مبنای فکر و ایده‌های خود از آن‌ها استفاده کنند. در آن موقعیت زمانی، استالین در رأس قدرت بود که چنین فجایی به بار آمد. پس از آن درباره‌ی انقلاب چین هم بحث و گفتگو شد. روشن است که انقلاب چین ویژگی‌های خاص خود را داشت و انقلابی از روستا بود و بخشی از کمونیست‌های جهان آن را رد کردند. اما به نظر ما، مائو و حزب کمونیست چین بر مبنای شرایط مکانی و زمانی خود، انقلاب چین را آغاز کردند و پیش بردند و نظریه‌ی قیام خلق‌های انقلابی را ایجاد کردند و مسیری نو گشودند.

به نظر ما پس از مرگ لنین در دهه‌ی ۱۹۲۰، شوروی ماهیتی استاتیک یافت و ساکن شد؛ می‌خواست به تمام انقلاب‌های کمونیستی دنیا تحکم کند و آن‌ها را برای منافع خود به کار برد. این مشی غلط به دگماتیسم در نظریه و پراتیک لنینیستی منجر شد. این گناه منحصر به استالین نمی‌شد، بلکه تمام حزب به چنین مسیری درغلطید. استالین را نمی‌توان به تنهایی مسئول این اشتباهات دانست؛ بلکه دگماتیسم پدید آمده، محصول عمل تمامیت حزب موجود بود.

از نظر MLSPB بعد از آن تاریخ، ستاد فرماندهی انقلاب جهانی کمونیستی نه در شوروی که در چین بود. دیگر شوروی نمی‌توانست در جایگاه مرکزی برای حمایت و پشتیبانی انقلابی عمل کند.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در دهه‌ی ۲۰ و ۳۰، فاشیسم در اروپا در حال پیشروی بود. پس از کوتاه زمانی، در ایتالیا موسولینی، در اسپانیا فرانکو، در آلمان هیتلر و ... همگی به قدرت رسیدند و تهاجمات خود را آغاز کردند. در این میان، کمونیست‌ها مقاومتی جانانه کردند.

اگر شوروی درباره‌ی انقلاب چین یا نابود کردن جبهه‌ی **چپ انترناسیونالیستی** در دهه‌ی ۳۰ اشتباهاتی فاحش داشت، اما مقابل فاشیسم بسیار مقاومت کرد. مثلاً جنگ داخلی اسپانیا را در نظر بگیرید، مقاومت کمونیست‌ها و ایجاد جبهه‌ی انترناسیونالیستی کمونیستی در اسپانیا بسیار قابل ستایش است. حتی چند انقلابی ترک هم به آن جبهه پیوستند. عابدین دینو [۷] نقاش مشهور و کمونیستی انقلابی بود که برای مبارزه به اسپانیا رفت.

انقلاب شوروی علیه فاشیسم ایستاد اما دست حمایت خود را از انقلاب جهانی قطع کرد و یک سیستم سرمایه‌داری در داخل کشور تأسیس کرد. بوروکراسی حزبی ایجاد شد که منجر به دیکتاتوری حزبی شد. در نهایت از انقلاب شوروی یک کاپیتالیسم دولتی، یک سرمایه‌داری بوروکراتیک باقی ماند. پس از مرگ استالین، انقلاب در شوروی کاملاً به محاق رفت. خروشچف جنگ سرد را گسترش داد و اساساً پس از آن چیزی از انقلاب شوروی باقی نماند.

متأسفانه پس از مدتی، انقلاب چین هم ضایع شد، چراکه بوروکراسی حزب قدرتمند شده بود و دیکتاتوری حزبی پا گرفت. تمامیت انقلاب به سمت شکل‌گیری دولتی کاپیتالیستی متمایل شد. اما انقلاب چین نه در چین، بلکه در ویتنام از سوی هوشی مین به پیروزی رسید.

مختصر آن که پس از ۱۹۴۵ و شکل‌گیری دو قطب کاپیتالیسم و سوسیالیسم، شیوه‌های استعمار نیز تغییر شکل یافت. استعمار نو آمریکا با روش قدیمی استعمار بریتانیا متفاوت بود. حزب MLSPB ترکیه را مستعمره‌ی امپریالیستی آمریکا می‌داند. هرچند در ترکیه نهادهای دولت، ارتش، پارلمان و ... وجود دارد، اما مرکز فرماندهی در آمریکا و امپریالیسم جهانی است. درست مثل وضعیت رژیم شاه در ایران! ایران در آن دوران به شکلی، مستعمره‌ی آمریکا بود. با وجود ارگان‌های سرکوب، دولت، پارلمان و ... مرکز تصمیم‌گیری و کنترل اراده، در دست‌ان امپریالیسم آمریکا بود.

با توجه به فجایعی که استالینیسیم به باور آورد، آیا خطر استالینیسیم را همسان با خطر فاشیسم ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: ما نباید این مسئله را صرفاً فردی در نظر بگیریم. بدون شک، نمی‌توانیم استالین و هیتلر را همسان ارزیابی کنیم. این مسئله را باید به شکل سیستمی در تمامیت تاریخی آن ارزیابی کرد. اگر به این مسئله، تاریخی نگاه نکنیم، هرگز نمی‌توانیم از آن درس بگیریم.

اما پس از ۱۹۴۵ فصلی نوین در امپریالیسم و استعمار گشوده شد. البته به موازات آن، فصل نوین و درخشانی از مبارزات رهایی‌بخش هم شکل گرفت. ژنرال جی‌آپ و هوشی مین، کاسترو و چه‌گوارا، کارلوس ماریگلا، فرانتس قانون، در ایران بیژن جزنی و پویان، در ترکیه ماهر چایان، در فلسطین جورج حبش و ... آن‌ها مکتب نوینی از مبارزه را ایجاد کردند. اما مشخص نشده است که آیا آن‌ها همگی از یکدیگر متأثر بودند یا جداگانه به این نتایج رسیدند. هرچه هست، آن‌ها بر اساس مکان و زمان خود مکتبی نوین ایجاد کردند و راهی تازه برای انقلاب خلق‌ها گشودند.

در این مکتب نو، کاسترو و چه‌گوارا در کوبا، فرانتس فانون در الجزایر و هوشی مین در ویتنام نقشی اساسی داشتند. ماهر چایان، این افراد و دستاوردهای آنان را به‌دقت مطالعه کرده بود و با شناختی نوین، سنتزی از همه‌ی آن‌ها ایجاد کرد. او برنامه‌ای نظامی/سیاسی/ایدئولوژیک طراحی کرد. اگر به نوشته‌های او رجوع کنیم، می‌توانیم بفهمیم که چقدر تجارب انقلابی پس از جنگ جهانی دوم را با چه دقتی مطالعه کرده است. مثلاً او در جزئیات از تجارب جنبش‌های انقلابی در آفریقا بحث می‌کند. نتیجه‌ی این مطالعات، تأسیس THKP-C (جبهه حزبی آزادیبخش خلق ترکیه) بود. ماهر چایان و رفقای که این حزب را تأسیس کردند در پی روش مارکسیستی نوینی بودند که پاسخی به مسئله‌ی استعمار و امپریالیسم بدهد.

در زمانی که این انقلابیون دست به عمل زدند، دولت‌های متعددی وجود داشتند که تلاش می‌کردند خود را از یوغ شوروی یا چین رها کنند. کوبا و یوگسلاوی می‌خواستند راه خود را پی گیرند، هرچند موفق نشدند اما حرکت استقلال‌خواهانه‌ی آنان قابل‌ستایش است.

احزابی که خود را نزدیک به حزب کمونیست شوروی یا چین می‌دانستند، منفعل بودند و روحیه‌ی انقلابی را تصفیه کرده بودند. مثلاً حزب توده در ایران، کاملاً منفعل بود، اما شورشگرانی که از آن بیرون آمدند، مثل فدائیان، خود را به خلق نزدیک می‌دیدند و فعالانه روحیه‌ی انقلابی داشتند. ماهر چایان تجربه‌ای از این دست داشت.

این نکته جلب توجه می‌کند که تمامی این احزاب و گروه‌های مارکسیست انقلابی (که از دل این تجربه بیرون آمده بودند) در نام سازمانی خود از واژه‌ی **کمونیست** استفاده نمی‌کردند. نه در نام **سازمان فدائیان خلق**، نه در نام **جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین**، نه در نام جنبش انقلابی الجزایر، یا حتی گروه ماهر چایان، هیچ‌یک از واژه‌ی **کمونیست** استفاده نکردند. نکته این است که مردم نسبت به اسم **کمونیست** حساس شده بودند و این برایشان فقط یادآور شکست و انفعال بود. گویی **کمونیست**، صفتی انفعالی بود که برای احزاب خرده‌بورژوازی به کار می‌رفت. احزابی که رابطه‌ی چندانی با توده‌های کارگران و کشاورزان نداشتند. در تمام منطقه، سازمان‌های چریکی نوظهور نام خود را بدون ذکر **کمونیست** انتخاب کرده بودند. **حزب کمونیست** در ایران، عراق، سوریه و ترکیه و ... وجود داشت اما آن‌ها فقط عامل دست شوروی بودند. در تاریخ شوروی نیز نهایتاً چندان تفاوتی میان خروشچف و گورباچف پیدا نمی‌شود.

این نسل جوان تلاش می‌کرد که راه را برای انقلاب بگشاید اما توسط احزاب کمونیست کشورهای خودشان مورد حمله و تصفیه قرار می‌گرفتند. نمونه‌ی شناخته شده‌ی آن تجربه‌ی **حزب کمونیست کارگران** [۸] در سوریه است. بنا به این تجربیات، مردم به احزاب کمونیست باور نداشتند. احزاب کمونیست رسمی، عموماً عامل دست و

همکار رژیم‌های دیکتاتور منطقه بودند یا به آن‌ها گرایش داشتند؛ درست مثل **حزب کمونیست سوریه** که مدافع رژیم اسد است یا **حزب توده** در ایران که پشتیبان رژیم خمینی بود.

در خاورمیانه کسانی که در رگ‌هایشان خون شورشگری می‌جوشد پایه‌ی هر تحول جدی خواهند بود و نمی‌توان از احزاب کمونیست رسمی انتظار مقاومت در برابر استعمار و امپریالیسم را داشت.

مواردی که در این‌جا ذکر کردم، پیش‌زمینه‌ی تاریخی حرکت ماست. بعد از سقوط شوروی مرحله‌ی تازه‌ای ایجاد شد. اگر تا پیش از آن، فقط دو قطب وجود داشت، پس از آن قطب‌های متعددی شکل گرفت. بر مبنای این مرحله‌ی جدید تاریخی باید گفتمانی نو برای خلق‌ها ایجاد کنیم. بر مبنای آموزه‌های مارکسیسم، اگر دیروز و امروز را نبینی نمی‌توانی نظر خود را درباره‌ی فردا بیان کنی. این، مرحله‌ای دینامیک است که ما از آن عبور خواهیم کرد. ائتلاف‌هایی که این روزها شکل می‌گیرند بسیار سیال هستند و به‌سرعت تغییر می‌کنند، به‌همین دلیل ما نمی‌توانیم به‌شکلی استاتیک و دگماتیک به این مسائل نزدیک شویم.

اگر کمی انضمامی‌تر بخواهیم از تاریخ حزب شما صحبت کنیم، پس از تأسیس THKP-C چه اتفاقی افتاد؟ ماهر چایان چه مسیری را انتخاب کرد؟

پاسخ: از نظر ماهر چایان THKP-C فقط یک فرم نیست، او معتقد است که باید اندیشه‌ی خود را به شکلی عملی به‌کار ببریم. برای او محتوا مهم است. ماهر چایان **روشنی** را بنیان کار خود قرار می‌دهد. چایان می‌گوید: مارکسیسم نباید فقط یک فرم باشد، اساس مارکسیسم محتوا و فکر آن است. از این نظر، ما خود را **چایانیست** می‌دانیم، پیرو مکتب ماهر چایان. [۹]

THKP-C در سال ۱۹۷۰ تأسیس شد. در آن زمان، حزب اعلام موجودیت نکرد. در سال ۱۹۷۱ پس از عملیاتی در استانبول، که کنسول اسرائیل [۱۰] کشته شد، بیانیه‌ای منتشر شد و THKP-C اعلام موجودیت کرد. در ۱۷ می ۱۹۷۱ ماهر چایان به پارلمان ترکیه اولتیماتوم داد، خطاب به **مجلس آمریکایی وزرا** که «اگر رفقای زندانی و دربند را آزاد نکنید، تلویزیون و رادیوی ترکیه هر روز از صبح تا شب خبر عملیات ما را پخش خواهد کرد و کنسول اسرائیلی کشته خواهد شد.»

دو مسئله در این‌جا اهمیت دارد: (۱) اعلام موجودیت حزب و (۲) شکل اعلام موجودیت که از طریق یک عملیات نظامی است. به این ترتیب که شیوه‌ی اعلام موجودیت به‌خودی‌خود پروپاگاندای مبارزه‌ی مسلحانه است.

ماهر چایان و رفقاییش دو درخواست مشخص داشتند؛ آزادی زندانیان سیاسی در مقابل کنسول اسرائیلی و دفاع از حق خلق فلسطین. ماهر چایان فقط یک نظریه پرداز سیاسی نبود، او هم‌زمان رهبر نظامی و رهبر سیاسی این جنبش هم بود. دولت اولتیماتوم او را رد می‌کند. آن‌ها نیز پس از دو روز کنسول اسرائیلی را می‌کشند. بعد از یک ماه خانه‌ی امن ماهر در مال تپه [۱۱] استانبول شناسایی می‌شود و در آن‌جا حسین جواهر [۱۲] شهید می‌شود و ماهر چایان زخمی و دستگیر می‌شود. پس از مدتی، دنیز گزمیش و چند رفیق او از حزب THKO [۱۳] به همراه ماهر از زندان می‌گریزند.

مدتی پس از این ماجرا، ماهر و چند رفیق دیگر به منطقه‌ی توکات [۱۴] در نزدیکی کارادنیز می‌روند. در ۳۰ مارس ۱۹۷۲، آن‌ها وارد روستای قزیل‌دره [۱۵] می‌شوند و دو کانادایی و یک بریتانیایی را که تکنیسین‌های ناتو بودند به گروگان می‌گیرند. در این عملیات ۹ نفر (از جمله دو رفیق از اعضای THKO)، ماهر را همراهی می‌کنند.

آن‌ها با انجام این عملیات به دنبال دو هدف بودند. نخست، آزادی دنیز گزمیش، یوسف اصلان و چند مبارز انقلابی از زندان و دوم سازمان‌دهی یک گروه چریکی برای فعالیت در کوه‌های منطقه‌ی کارادنیز و ایجاد جنگ چریکی در کوهستان. ماهر چایان در تاکتیک مبارزاتی خود دو هدف را توأمان دنبال می‌کند: هسته‌های چریکی در شهر و هسته‌های چریکی در کوه. ماهر معتقد است که مبارزه‌ی چریکی باید در هر دو نقطه، یعنی شهر و کوه، هم‌زمان انجام شود.

پس از آن‌که خبر حضور چریک‌ها از سوی مزدوران محلی به ارتش و ژاندارمری می‌رسد، خانه‌ی چریک‌ها به محاصره در می‌آید. فرماندهی نیروهای دشمن از چریک‌ها می‌خواهد که خود را تسلیم کنند. ماهر در پاسخ فریاد می‌زند: «ما اینجا نیامده‌ایم که خود را تسلیم کنیم، آمده‌ایم تا خود را آزاد کنیم. شما باید خود را به ما تسلیم کنید!» پس از آن درگیری آغاز می‌شود و رفقای ما شهید می‌شوند، البته به استثنای یک نفر که شدیداً زخمی شده بود. او زنده می‌ماند و امروز نماینده‌ی مجلس [۱۶] و عضو HDP است. سه گروگان هم در جریان درگیری کشته می‌شوند.

پس از این حادثه و شهادت ماهر، THKP-C عملاً بی‌حرکت می‌شود. به‌نوعی می‌توان گفت که از بین می‌رود. تاریخ MLSPB از این‌جا آغاز می‌شود. MLSPB خود را به‌تمامی، ادامه‌دهنده‌ی مسیر THKP-C می‌داند و اندیشه‌های ماهر و حزب او را اساس عمل خود قرار داده است.

بعد از حماسه‌ی قزیل‌دره، THKP-C تأثیری ژرف بر سراسر ترکیه می‌گذارد و هواداران بسیاری جلب آن می‌شوند. با این‌که THKP-C تلاش می‌کرد خود را میان کارگران، روستاییان و دانشجویان سازمان‌دهی کند، اما عملاً با شهادت کادر رهبری‌اش، دیگر چنین کاری آسان نبود. هزاران سمپات از میان کارگران و دانشجویان و ... ایجاد

می‌شود اما از آنجایی که دیگر رهبری‌ای وجود ندارد، حزب از بین می‌رود. گروه‌های متعددی دست به عمل زدند تا بار دیگر THKP-C را زنده کنند. این گروه‌ها از میان سمپات‌های مختلف ایجاد می‌شدند. یکی از همین گروه‌هایی که به شکل سمپاتیزان عمل می‌کردند، MLSPB را به شکل حزب کنونی تأسیس کرد.

در سال ۱۹۷۳، گروهی از انقلابیون که سمپات THKP-C هستند و بینش ایدئولوژیک ماهر را قبول دارند، برای تعلیمات نظامی/سیاسی به لبنان می‌روند. پس از حدود یک سال به ترکیه باز می‌گردند و شروع به سازمان‌دهی از میان سمپات‌های THKP-C می‌کنند. واقعیت این است که آن‌ها دیگر خود را در قالب THKP-C نمی‌بینند، به‌همین دلیل MLSPB (واحد تبلیغ مسلحانه‌ی مارکسیست-لنینیست) را تشکیل می‌دهند. افرادی که در لبنان آموزش دیده بودند و سمپات‌ها، در نهایت یکدیگر را پیدا می‌کنند. ایده‌ی آن‌ها این است: «ما جنگ چریکی را آغاز می‌کنیم و پس از آن حزب را بازسازی خواهیم کرد.»

در روز ۱۵ ژانویه ۱۹۷۵ به سرکنسول آمریکا در استانبول حمله می‌شود؛ و پس از این عملیات، که اولین عملیات آن‌ها بود، حزب اعلام موجودیت می‌کند. رسانه‌ها این خبر را منتشر می‌کنند و این تاریخ، اعلان رسمی موجودیت MLSPB ثبت می‌شود. بر اساس ایدئولوژی آن‌ها، فقط با عملیات نظامی می‌توان پروپاگاندای سیاسی به‌پا کرد و پروپاگاندای اسلحه، موثرترین راه برای ایجاد جبهه‌ی خلقی است.

از سال ۱۹۷۵ با صدها عملیات مختلف، حزب THKP-C / MLSPB اعلام موجودیت می‌کند. پس از هر عملیات با انتشار یک اعلامیه‌ی مختصر مسئولیت آن را بر عهده می‌گرفتند. بر اساس آن اعلامیه‌ها، رسانه‌های دشمن نام MLSPB را برجسته می‌کنند و در میان مردم به اختصار از نام MLSPB یاد می‌شود. در دهه‌ی ۹۰ میلادی، برای نخستین بار نشریات رسمی MLSPB در سطح عمومی توزیع می‌شود.

حزب MLSPB پس از ۱۹۷۵، خود را در جهت تبلیغ مسلحانه — با انجام عملیات بی‌شماری بر ضد فاشیسم، امپریالیسم و اولیگارشی حاکم بر ترکیه — سازمان‌دهی کرد. برنامه‌ی استراتژیک MLSPB بر اندیشه‌ی حزب سلف آن یعنی THKP-C استوار بود. بر اساس این برنامه دو هدف پیش روی ماست، نخست این که با انجام عملیات نظامی/سیاسی مبارزه‌ی آنتی‌امپریالیستی خود را پیش می‌بریم و دیگر این که با مبارزه‌ی آنتی‌اولیگارشی، راه انقلاب مردمی را می‌گشاییم.

در تحلیل ما ترکیه به‌مثابه شهری است درون امپریالیسم آمریکا. برای مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا باید جنگی استقلال‌طلبانه را به پیش ببریم. موضوع دیگر، سرمایه‌داری در ترکیه است. سرمایه‌داری ترکیه، وابسته به آمریکاست. زنجیره‌ی متصل‌کننده‌ی سرمایه‌داری ترکیه به آمریکا، «بورژوازی همدست» [۱۷] ترکیه است. این بورژوازی توسط آمریکا و به شکلی غیرطبیعی و از بالا به پایین در ترکیه ایجاد شده است. بورژوازی همدست خائنین به مردم ترکیه و مدافع منافع اربابان آمریکایی‌اش است. در حقیقت کنترل اقتصادی ترکیه در دستان حدود

۱۵ تراست، هولدینگ و کنسرسیوم وابسته به آمریکا است. آن‌ها اولیگارشی قدرتمندی ایجاد کرده‌اند که جنبه‌های مختلف زیست مردم در ترکیه مثل اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ... را کنترل می‌کنند. دولت زائده‌ای در دستان آن‌هاست. از این جهت است که در تحلیل MLSPB سرشت‌نمای دولت ترکیه اولیگارشیک بودن آن است. در چنین وضعیتی ما دولت ترکیه را دولتی فاشیستی ارزیابی می‌کنیم.

از سوی دیگر، ویژگی انقلاب ترکیه آنتی‌امپریالیستی، آنتی‌اولیگارشیک در راه ایجاد **انقلاب دموکراتیک مردمی** است. برای بنا نهادن این انقلاب به دو بخش نیاز داریم: (۱) انقلاب دموکراتیک و (۲) انقلاب سوسیالیستی. این دو بخش باید به یکدیگر متصل شوند. مختصر این‌که در تحلیل MLSPB فرمول این انقلاب به این قرار است: مبارزه علیه امپریالیسم برای استقلال‌طلبی؛ مبارزه علیه اولیگارشی و فاشیسم به‌منظور بر ساختن دموکراسی؛ پیش‌برد سوسیالیسم علیه سرمایه‌داری. این سه بخش کاراثر انقلاب پیش‌رو از نظر ماست.

برای رسیدن به این اهداف، عملیات نظامی / سیاسی به‌عنوان استراتژی انتخاب شده است. سرآغاز رسیدن به این هدف، ایجاد پروپاگاندای مسلحانه است. برای نیل به این هدف باید واحدهای چریکی در کوه و شهر ایجاد کنیم و توازنی دیالکتیکی میان این دو برقرار شود.

به‌نظرم دو خطای عمده‌ی MLSPB در مقطع پس از ۱۹۷۵ این بود که از سویی در کوه، هسته‌های چریکی ایجاد نکردند و از سوی دیگر، تمایلی به انتشار عملیات‌های خود در رسانه‌ها نداشتند. اکثر عملیات‌های آنان بدون کوچک‌ترین نام و نشانی انجام شده است. نه بروشوری، نه نشریه‌ای، نه حتی یک برگه‌ی کوچک که مسئولیت عملیات را بر عهده بگیرد و خلق را از آن آگاه کند. مثلاً در سال ۱۹۷۶ دو بار به هواپیماهای ایرانی [۱۸] در استانبول حمله شد و مسئول این عملیات MLSPB بود، اما هیچ اعلامیه‌ی رسمی از آن تاریخ وجود ندارد.

با وجود این خطاها، پیش از دهه‌ی ۸۰ میلادی، MLSPB بزرگ‌ترین حزب کمونیست در ترکیه [۱۹] بود. آن‌ها تجمعات گوناگونی را سازمان‌دهی می‌کردند. در سال ۱۹۷۷ در منطقه‌ای در ازمیر، یک شهر را به تمامی سازمان‌دهی و در آن کمون ایجاد کردند. حتی درباره‌ی هیچ‌یک از این عملیات اطلاع‌رسانی هم نکردند، هرچند که بعدها درباره‌ی آن نوشته شد.

تا سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰، MLSPB به سازمان‌دهی در میان کارگران پرداخت. ما توانستیم یک سندیکای غیرقانونی در این سال‌ها ایجاد کنیم. از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۱ [۲۰] MLSPB به‌مثابه بزرگترین حزب چریکی در ترکیه شناخته می‌شد. MLSPB خود را در بخش‌ها و رسته‌های گوناگون جامعه سازمان‌دهی کرد، اما چون گرایش به ثبت و اعلان این فعالیت‌ها در میان رفقای ما وجود نداشت، این سازمان‌دهی‌ها عمدتاً ناشناخته باقی مانده‌اند. ساختار حزبی MLSPB بر اساس حزب بلشویکی بود. به این معنا که یک مرکزیت دموکراتیک رهبری حزب را بر

عاهده داشت. اساس این حزب بر مبنای تبلیغ مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی بود و هر مشی و نگاه دیگری برای حزب، جایگاهی ثانوی داشت.

از سال ۱۹۸۰ که زمینه‌های کودتا در ترکیه آغاز می‌شود، حزب زیر ضربه‌های متعددی قرار می‌گیرد. حزب MLSPB به‌دلیل سازمان‌دهی خوبی که داشت، به‌مدت یک سال در مقابل ضربات کودتا مقاومت کرد، اما دیگر سازمان‌های چپ ترکیه به‌سرعت از هم پاشیدند.

در ژوئن ۱۹۸۱ عملیات ربایش کنسول اسرائیل در استانبول از سوی رفقای کمیته‌ی مرکزی MLSPB طراحی می‌شود. ارجان یورتیلیر [۲۱] و دوغان اوزومروت [۲۲] از مرکزیت حزب در مال‌تپه، بخش آسیایی استانبول، در کمین پلیس گرفتار می‌شوند و پیش از عملیات به شهادت می‌رسند. پیش از عملیات، یک خبرچین جزئیات را به پلیس اطلاع داده بود.

در عملیاتی دیگر، طرح از بین بردن چند مأمور سازمان CIA از سوی رفقای ما اجرا شد. این عملیات با موفقیت انجام می‌شود. در راه بازگشت تیم اجرایی عملیات به خانه‌ی امن خود در استانبول، متأسفانه به دام پلیس می‌افتند؛ در اثر درگیری هاکی کولگو [۲۳] مجروح می‌شود و پس از دستگیری و شکنجه در زندان به شهادت می‌رسد. دو رفیق دیگر، یعنی کادیر تاندوگان [۲۴] و آحمت سانر [۲۵] به اسارت پلیس در می‌آیند و در دادگاه نظامی‌ای که توسط قضات آمریکایی اداره می‌شد به اعدام محکوم و در ۲۶ ژوئن ۱۹۸۱ اعدام می‌شوند.

از آن تاریخ به بعد MLSPB عملیات جدی دیگری انجام نداد. صدها کادر حزب به زندان افتاده بودند. در دادگاه نظامی فقط از حزب ما ۴۰۰ نفر محکوم شدند. رفقای ما را در زندان‌های نظامی و تحت تدابیر فوق‌العاده امنیتی نگهداری می‌کردند. اما آن‌ها در زندان نیز خود را سازمان‌دهی کردند. اجازه ندادند که قدرت حاکم به‌سادگی آنان را در هم بشکند.

کودتا چیزی از جامعه‌ی مدنی باقی نگذاشته بود. نه پارلمان، نه سندیکا، نه حزب ... هیچ چیز در کودتا بی‌آسیب نماند. همه چیز از ما گرفته شد. در این میان، گروهی کوچک (شاید ۱۵ نفره) در استانبول برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی به خیابان می‌آمدند. سازمان‌دهی آنان را دیدار شنسوی [۲۶] به‌عهده داشت؛ او برادر حسن شنسوی [۲۷] از اعضای MLSPB بود که در سال ۱۹۸۰ دستگیر شده بود. حسن شنسوی از بنیان‌گذاران حزب بود که در لبنان آموزش نظامی دیده بود. خانواده‌ی شنسوی اصالتی بلغاری داشتند. «دیدار» پیش از آن که فعال حقوق بشر شود، گوینده‌ی رادیو بود.

«دیدار» برای ملاقات و پی‌گیری وضعیت برادر خود به استانبول آمده بود اما پس از مدتی به مدافع حقوق تمامی زندانیان سیاسی بدل شد. به پاس احترامی که به «دیدار» می‌گذاشتند از او با عنوان خواهر بزرگ [۲۸]

یاد می‌کردند. در آن موقعیت تاریخی اعضا و طرفدارانی از تمامی گروه‌ها، احزاب و جریان‌های ترکیه، زندانی شده بودند. «دیدار» به نمایندگی همه‌ی کسانی که در بند بودند بدل شد. او سمبل مقاومت علیه فاشیسم بود.

«دیدار» برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، شروع به کار سازمان‌دهی در میان کارگران و دانشجویان کرد. پروژه‌ی او از ابتدا قرار بود فقط منحصر به حقوق زندانیان سیاسی باشد اما پس از اندکی به پروژه‌ی گسترده‌تر دفاع از حقوق بشر تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۴ برای اولین بار در تاریخ ترکیه یک نهاد حمایت از «حقوق بشر» توسط دیدار تشکیل شد. پس از کودتا این اولین نهاد مدنی رسمی‌ای بود که تأسیس می‌شد و زیر نظر سازمان‌های جهانی حقوق بشری فعالیت می‌کرد. آن‌ها در این نهاد گزارش‌های مستندی از وضعیت زندانیان سیاسی در ترکیه تهیه کردند که به سازمان ملل ارائه شد. دیدار، امید زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان بود. او را با نام‌های «مادر دیاربکر» و «مادر مِتریس» [۲۹] می‌شناختند؛ فعالیت او در سراسر کشور گسترده بود، چه در کردستان و چه در بخش‌های دیگر.

در اول سپتامبر ۱۹۸۷، دیدار به همراه جمعیتی از همراهانش به مناسبت **روز جهانی صلح** تظاهراتی را در مقابل پارلمان در آنکارا ترتیب می‌دهند. این اولین بار است که پارلمان پس از کودتا بازگشایی شده است و قصد دیدار این است که خواسته‌های حقوق بشری خود را به صحن پارلمان بکشاند. پلیس با خشونت تمام به جمعیت تظاهرکننده حمله می‌کند و دیدار را از روی نردبانی با قساوت به زمین می‌اندازند و همان روز، دیدار در مقابل چشمان بهت‌زده‌ی مردم شهید می‌شود. درست در مقابل پارلمان رژیم فاشیست ترکیه با شکنجه او را که نماد صلح بود در روز جهانی صلح شهید می‌کنند.

پس از شهادت دیدار، زندانیان سیاسی، نه تنها اعضای MLSPB بلکه تمام سازمان‌های مختلف، در زندان اعتصاب غذا کردند. هزاران نفر در اعتراض به این قتل به خیابان آمدند. پس از کودتای سال ۱۹۸۱، آن‌چه می‌تواند مردم را به شکلی متحد و سازمان‌یافته به خیابان بکشاند، جنازه‌ی «دیدار» است. پس از شهادت «دیدار»، کنسولگری ترکیه در یونان، فرانسه و آلمان اشغال و چندین اقدام اعتراضی مختلف در سطح جهانی انجام شد.

از «دیدار» همچون نماد «حقوق بشر» در ترکیه نیز یاد می‌شود و تمام سازمان‌های انقلابی در ترکیه و کردستان از او با احترام یاد می‌کنند. ما نیز بار دیگر از همین‌جا، به یاد و خاطره‌ی «دیدار» درود می‌فرستیم.

در دهه‌ی ۸۰ و پس از آن، با توجه به فضای سنگین سرکوب توسط کودتا، MLSPB چه مسیری را پیش گرفت؟

در دهه‌ی ۱۹۸۰ تا سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ حزب ما بیشتر در پی سازمان‌دهی کارگران و دانشجویان بود. این سال‌ها مصادف است با قدرت گرفتن جنبش کردستان و پ.ک.ک.

متأسفانه در این سال‌ها MLSPB بسیار ضعیف شد. جدالی نظری در حزب ایجاد می‌شود و به خودانتقادگری روی آوردیم. ما در ایجاد رسانه‌های قانونی و حضور در سطح جامعه بسیار ضعیف عمل کرده بودیم. بر این اساس در سال ۱۹۹۱ اولین نشریه‌ی رسمی حزب با نام BARIKAT (باریکات) منتشر می‌شود. درباره‌ی شهدای حزیران (ماه ژوئن) و همچنین شهید «دیدار شنسوی» کتاب منتشر می‌کنیم و می‌کوشیم فعالیت‌های تبلیغی خود را گسترش دهیم. در این حین چند سندیکای کارگری هم تأسیس کردیم.

در این سال‌ها فعالانه دست به عملیات مسلحانه نمی‌زنیم، در واقع در قیاس با دیگر احزاب فعالیت بسیار کمتری داشتیم. به شکلی که در سال‌های پس از ۲۰۰۰ میلادی، حزب ما در میان بقا و اضمحلال سخت تقلا می‌کند. تا آستانه‌ی فروپاشی و پایان بخشیدن به فعالیت حزب پیش می‌رویم اما به همت رفقای خود همچنان استوار باقی می‌مانیم. از آن تاریخ به بعد، تصمیمات جدیدی در MLSPB گرفته می‌شود. واقعیت این است که در جهان، تغییراتی اساسی صورت گرفته، بلوک سوسیالیستی از بین رفته، جنبش کردی قدرتمند شده است و ... بر مبنای این تحولات و واقعیات تازه، در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ سیر تازه‌ای از مجادلات تئوریک در حزب ایجاد می‌شود و به تبع آن MLSPB خود را بازسازمان‌دهی می‌کند. با سازمان‌های دموکراتیک و انقلابی ارتباط می‌گیریم، در ایجاد سندیکاها کارگری مشارکت می‌کنیم، به سازمان‌دهی دانشجویان می‌پردازیم و ...

اما همچنان در زمینه‌ی فعالیت چریکی بسیار ضعیف عمل می‌کنیم. MLSPB در سال ۲۰۰۷ به حزبی بدل می‌شود که خود را به‌خوبی میان خلق سازمان‌دهی کرده، مباحثات تئوریک جدی‌ای را دامن زده، اما همچنان ضعف عمده‌ی آن عدم فعالیت چریکی جدی است.

باید در نظر داشت که اصل و خط اساسی MLSPB خط مبارزه‌ی چریکی است. ما در پراتیک بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم. اما این تنها مشکل MLSPB نیست، این مشکل عمومی تمامی سازمان‌های انقلابی ترکیه است که در این دوران، در زمینه‌ی پراتیک بسیار ضعیف هستند. بسیاری از این سازمان‌های انقلابی به‌کلی تصفیه یا حذف شده‌اند. بسیاری راه مبارزه‌ی مسلحانه را کاملاً رد کرده‌اند و پارلمان‌تاریست شده‌اند. آن‌ها راه قانونی بودن را انتخاب کرده‌اند. زندگی مخفی را کنار گذاشته‌اند و اسلحه‌های خود را رها کرده‌اند.

اما MLSPB مشکلات خود را دید و سعی کرد راه‌حل مناسب آن را بیابد. در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ درگیری شدید تئوریک در حزب ایجاد می‌شود. بخشی از کادر رهبری سازمان تصفیه‌چی شده‌اند و می‌خواهند به‌کل پراتیک مبارزه‌ی مسلحانه را کنار بگذارند اما از نظر تئوریک نمی‌توانند آن را رد کنند. آن‌ها مانعی جدی در راه عملی کردن مبارزه‌ی مسلحانه هستند. این بحث تئوریک، درون MLSPB بسیار جدی و گسترده مطرح

می‌شود. از سوی دیگر، کادرها و میلیتانت‌های جوان از رفتار هیئت رهبری ناراحت و غضبناک‌اند. در نهایت، در سال ۲۰۰۹، به دلیل همین مشکلات در MLSPB انشعاب می‌شود. ما نام حزب جدید خود را / MLSPB DEVRIM CEPHESI [۳۰] نهادیم. اعضای حزب ما، هیئت رهبری سابق MLSPB را «استاتیک، پاسیفیست، رویزیونیست» می‌دانند. به نظر ما آن‌ها پاسیفیست هستند چون در پراتیک به جنگ مسلحانه باور ندارند، آن‌ها با ایجاد بوروکراسی حزبی مانع از هرگونه انتقاد از کادر رهبری شده بودند. ما قصد داشتیم که هیئت رهبری سابق MLSPB را تغییر دهیم اما به علت بوروکراسی حزبی این کار میسر نشد.

از سال ۲۰۰۹ به بعد MLSPB/DC با ایجاد سازمان جوانان در خیابان و میان مردم به فعالیت و مبارزه ادامه داد. در استانبول علیه IMF در همان سال تظاهراتی بزرگ ترتیب دادیم و فعالیت خود را به همین شکل دنبال کردیم. در سال ۲۰۱۳ میلیتانت‌های MLSPB/DC وارد جنبش گزی شدند و شروع به سازمان‌دهی و تظاهرات در پارک گزی کردند. با سازمان‌دهی خلق هر روز به تعداد سمپات‌های MLSPB/DC افزوده می‌شد.

پس از مدت کوتاهی، انقلاب روژاوا آغاز شد. ما می‌خواستیم استراتژی اصلی حزب که تبلیغ برای مبارزه‌ی مسلحانه است را به پیش ببریم. با آغاز محاصره و جنگ کوبانی در سال ۲۰۱۴، MLSPB/DC نیز خود را برای پشتیبانی و مشارکت در جنگ کوبانی آماده کرده بود. در خیابان‌های ترکیه برای دفاع از کوبانی چندین تظاهرات را سازمان‌دهی کردیم. در برخی از این تظاهرات، رفقای ما مسلح بودند و با پلیس درگیر شدند. چندین ویدئو از شهید آلپر از اعضای MLSPB/DC که در روژاوا شهید شد وجود دارد. در این مقطع ما شماری عملیات مسلحانه و غیرقانونی انجام دادیم.

در ۵ اکتبر ۲۰۱۴ MLSPB/DC رسماً وارد روژاوا شد. زمانی که به روژاوا وارد شدیم، در اطراف شهر رمیلان جبهه‌ی جنگ با داعش بود که از همان آغاز ما نیز به جبهه اعزام شدیم. از آن پس در خطوط مختلف جنگ رفقای ما مشارکت کردند. چند رفیق ما به جبهه‌ی کوبانی اعزام شدند و تا آزادسازی آن در نبرد باقی ماندند.

پس از آزادسازی کوبانی، MLSPB/DC اعلامیه‌ای در رسانه‌ها منتشر کرد: «به انقلاب روژاوا درود می‌فرستیم، MLSPB/DC دیروز در بکا (لبنان) [۳۱] بود، امروز در کوبانی (روژاوا) است». MLSPB در دهه‌ی ۷۰ در بکا (لبنان) حاضر بود و در آن‌جا متشکل شد. همان‌گونه که دنیز گزمیش با ایثارگری به حقوق خلق فلسطین اهمیت می‌داد، همان‌طور که ماهر چایان سفیر اسرائیل را کشت، ما نیز می‌خواستیم روحیه‌ی انقلابی‌گری را در تاریخ به شکلی نوین ثبت کنیم. پس از آن، در جریان نبرد تل‌حمس در حسکه چند رفیق ما زخمی شدند. کوتاه زمانی پس از آن به جبهه‌ی جنگ سریکانی وارد شدیم. در مبروکا و پس از آن تا فاز سوم حمله‌ی «شهید روبار قامیشلو» مشارکت کردیم و در لحظه‌ی تاریخی اتصال کانتون جزیر به کوبانی در خط مقدم جبهه بودیم.

در این مدت شمار قابل توجهی از سازمان‌های انقلابی ترکیه به روزاوا وارد شده بودند. پس از پایان نبرد در سریکانی، MLSPB/DC پیشنهاد تشکیل یک تابور (واحد نظامی) انترناسیونالیست را با دیگر احزاب در میان گذاشت. در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۵ به همراه دیگر سازمان‌های انقلابی ترک، تابور IFB [۳۲] ایجاد شد. احزابی که در آن مقطع در تأسیس IFB سهیم بودند عبارتند از: MLSPB/DC، DKP، TIKKO، MLKP. در جریان عملیات سلوک، رفیق آلپر چاکاس [۳۳] از MLSPB/DC به شهادت رسید. او دومین شهید IFB بود.

در ۱۶ مارس سال ۲۰۱۶، به همراه چند حزب انقلابی ترکیه و پ.ک.ک، HBDH [۳۴] را ایجاد کردیم. در آنجا ترکیب DEVRIM CIPHESI را از انتهای نام حزب خود کنار گذاشتیم و به نام قدیمی حزب یعنی THKP-C/MLSPB بازگشتیم. اعلام کردیم که آن حزب قدیمی، مدت‌ها پیش از بین رفته بود و دیگر انگیزه‌ای برای ادامه کاری نداشت!

در HBDH ما با نگاهی آنتی‌امپریالیستی / آنتی‌استعماری فعالیت خود را به پیش می‌بریم. تمامی نیروهای عضو HBDH دشمنی خود را با فاشیسم اعلام کرده‌اند و ضرورت ایجاد یک جبهه‌ی متحد انقلابی را درک کرده‌اند. در اساس THKP-C/MLSPB می‌خواست که HBDH سازمانی تنها محدود به مرزهای احزاب درون ترکیه و کردستان نماند و تمامی احزاب و نیروهای انقلابی خاورمیانه هم به HBDH بپیوندند.

انقلابی که در روزاوا ایجاد شده، امیدی نو در جهان به بار آورده است. به پاس همراهی تمامی کوشندگان که به شکلی انترناسیونالیستی به این انقلاب یاری رسانده‌اند، ما نیز قصد داشتیم اتحادی انترناسیونالیستی برای گسترش این امید انقلابی ایجاد کنیم. HBDH برآمده از چنین پیش‌زمینه‌ای است. ما می‌خواستیم که تمامی سازمان‌های مدافع کارگران و زحمت‌کشان در این اتحاد جای بگیرند؛ و به این ترتیب، اولین سازمان جمعی انقلابی انترناسیونالیستی برای منطقه‌ی خاورمیانه را بنا کنیم. ساده آن‌که، آن افکار اوریانتالیستی و کلاسیک انترناسیونالیستی را از بین ببریم و بینش انترناسیونالیستی جدیدی برای منطقه و در خاورمیانه ایجاد کنیم.

در واقع، نیت ما این بود و هست که تمام سازمان‌هایی که در فلسطین، تونس، مصر یا سوریه فعالیت می‌کنند و بینشی ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی دارند را زیر چتر HBDH جمع کنیم. پس از آن کارگران و دهقانان را علیه امپریالیسم و فاشیسم سازمان‌دهی کنیم. این یعنی نگاه انترناسیونالیستی نوین.

زمانی که ایده‌ی شکل‌یابی انترناسیونالیستی از سوی ما مطرح شد، قصدمان آن بود که متناسب با فرهنگ و تنوع قومیتی منطقه یک اتحاد مارکسیستی _ لنینیستی ایجاد کنیم. به این دلیل که ستاد فرماندهی انقلاب جهانی، امروز در منطقه‌ی خاورمیانه است. اگر در زمان انقلاب اکتبر، مرکز انقلاب جهانی در روسیه بود و الهام‌بخش جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان شد، حالا مرکز انقلاب جهانی به منطقه‌ی ما آمده است و انقلاب‌های

خاورمیانه‌ای می‌توانند الگویی برای جهان باشند. برای جلوگیری از اجرای سناریوهای امپریالیستی، باید در ترکیه، کردستان و خاورمیانه انقلابی ایجاد کرد که با قدرت به الگویی الهام‌بخش برای دیگر مناطق جهان بدل شود.

به باور ما شرایط ابرکتیو انقلاب در خاورمیانه وجود دارد. سوسیالیست‌ها و انقلابیون می‌توانند خود را از لحاظ تئوریک، سیاسی و نظامی سازمان‌دهی کنند و ایده‌ی سوسیالیسم را در اینجا بنا کنند. می‌توان مدعی شد مسائلی که پیش‌روی سوسیالیسم در دهه‌ی ۹۰ بود، با این نگاه جدید در منطقه‌ی ما می‌تواند حل شود.

متأسفانه HBDH به آن شکلی که ما انتظار داشتیم پیش نرفت و گسترش نیافت. دلیل اصلی‌اش هم آن است که برخی از احزاب مارکسیست ترکیه [۳۵] هنوز نتوانسته‌اند خود را از قید نگاه اوریانتالیستی و جزمی کلاسیک برهانند. بسیاری از آن‌ها همچنان همان نگاه کلاسیک و اوریانتالیستی را به مقوله‌ی انترناسیونالیسم دارند و هنوز اروپا را مرکز انترناسیونالیسم می‌دانند که این اشتباه است. به دلیل همین نگاه، کارشکنی‌هایی در جهت بسط و گسترش انترناسیونالیستی HBDH صورت گرفت. این نگاه، انقلاب خلق‌ها را به تعویق می‌اندازد و مشکلات متعددی ایجاد می‌کند. به باور ما، ترکیه اهمیتی استراتژیک در منطقه‌ی خاورمیانه دارد و انقلاب ترکیه می‌تواند گامی بسیار بزرگ در خاورمیانه و جهان باشد. اگر سازمان‌های سوسیالیست و انقلابی بتوانند راهی نو برای ایجاد و گسترش و همبستگی انقلابی در تمام خاورمیانه بیابند، می‌تواند اثری حیاتی بر آینده‌ی سوسیالیسم بگذارند. آن‌ها باید خود را در لباس خاورمیانه ببینند و نه فقط در لباس خلق ترکیه، نه فقط از منظر تنگ جامعه‌ای ایزوله و جدا، بلکه به همه‌ی کارگران و رنجبران خاورمیانه بیاندیشند. این، فقط به مدد دوری از جزییات سکتاریستی کلاسیک میسر می‌شود.

امپریالیسم این روزها به خاورمیانه آمده تا سایکوس پیکوی جدیدی ایجاد کند. تمامی انقلابیون باید به آن بیاندیشند. توازن جهانی شکست خورده، شوروی سقوط کرده است، اما ما خود را برای این توازن جدید آماده نکرده‌ایم. به همین دلیل HBDH باید برای تمام مسائلی که پیش از این گفتیم خود را آماده کند. شرایط ابرکتیو به معنای گسترش این نگاه جدید به منظور گسترش جبهه‌ی انترناسیونالیستی خلقی حاضر است، ظرف آن هم در HBDH آماده شده و فقط باید خود را بهتر سازمان‌دهی کنیم، باید دست یاری به تمام انقلابیون منطقه دراز کنیم. لازم است که تمام پرولتاریا در دولت‌های خاورمیانه، خود را در مقابل بورژوازی دولت‌های متبوع‌شان سازمان دهند و انقلاب را آغاز کنند. برای این امر به همکاری یکدیگر نیاز داریم، فارغ از این که ترک هستیم، کرد، فارس یا عرب. اگر بر این نگاه اصرار نوزیم، این فرصت تاریخی از دست خواهد رفت. HBDH می‌تواند نقشی به این شکل ایفا کند.

پرسپکتیو MLSPB این است: «زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه» [۳۶] تمام آن چه گفتیم در این شعار خلاصه می‌شود. این شعار، یک طرز فکر، یک فرمول است. یک نگاه نو برای انترناسیونالیسم ایجاد می‌کند.

تمامی شرایط ابژکتیو این شعار وجود دارد، رفیق شهید ما محمد ارسلان در کسوت این شعار به روژاوا آمد، پس از آن به IFB پیوست و در نهایت به عضویت HBDH درآمد و دلاورانه به شهادت رسید. او پیش از شهادت این شعار را بر لب زمزمه می‌کرد: «زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه».

مختصر آن‌که، ما در MLSPB وظیفه‌ی خود می‌دانیم که انقلاب ترکیه را قدرتمند کنیم و گسترش دهیم و از سویی دیگر، لباس انقلاب خاورمیانه را بر تن کنیم و نیروی چریکی را گسترش دهیم. بر اساس فکر و ایده‌ی رهبر ما، ماهر چایان و خط فکری او به روژاوا آمدیم. این گام نخست بود. آلپر رفیق شهید ما، لباس انقلاب خاورمیانه را بر تن کرد. محمد، دیگر رفیق شهید با مبارزه در کسوت گریلا (چریک در کوهستان) گامی دیگر برداشت. ما به خواسته‌های رفقای بر خاک افتاده‌ی خود جامعه‌ی عمل می‌پوشانیم. باید این نوع نگاه را عمق ببخشیم و قدرتمند کنیم تا گامی بزرگ بر جای پای رفقای شهید خود بگذاریم.

«زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه، کارگران و ستم‌دیدگان جهان متحد شوید.» [۳۷]

آن‌چنان که در تجربه‌ی حزب شما نیز به چشم می‌خورد، مسئله‌ی بوروکراسی حزبی، معضل عمده‌ی احزاب کمونیست است. شما هم به دلیل همین بوروکراسی درون‌حزبی در سال ۲۰۰۹ انشعاب کردید. بنا به تجربه‌ی شما، در یک حزب به چه شکلی می‌توان بوروکراسی را کنترل کرد، بطوری که دموکراسی منتفی نشود؟ آیا می‌توان به شکلی، نسبتی میان بوروکراسی و دموکراسی درون‌حزبی ایجاد کرد؟ و دیگر این‌که چه ضمانت اجرایی‌ای — در حزبی با ساختار سلسله‌مراتبی و بوروکراتیک پس از کسب قدرت سیاسی — برای بنیادین شدن دموکراسی در جامعه وجود خواهد داشت، حال آن‌که خود حزب از درون غیر دموکراتیک است؟

ما دموکراسی را مسئله‌ای نمی‌دانیم که باید به پس از انقلاب موکول شود! دموکراسی مسئله‌ای درون انقلاب و در راه انقلاب و متصل به مسیر جنبش ماست. در بسیاری از موارد، دموکراسی جلوتر از دیگر مسائل قرار می‌گیرد. تلاش برای تأسیس دموکراسی باید پیش از آغاز هر حرکتی صورت گیرد و در مسیر انقلابی یک جنبش باشد.

دولت ترکیه، دولتی فاشیست است، رهبریت آن اولیگارشیک است. آن‌ها حیات دموکراتیک را از بین برده‌اند و باید به تلاشی دموکراتیک برای مبارزه علیه آن‌ها دامن زد. تا کنون در ترکیه انقلاب بورژوا _ دموکراتیک ایجاد نشده است. هنوز مسائل بی‌شماری مثل مسئله‌ی کرد، قومیت و مذهب، اقلیت‌هایی مثل ارمنی، چرکس، یونانی و رومی و ... حل نشده است و پاسخی برای آن از طرف فاشیسم حاکم وجود ندارد. مثلاً امروز از پارلمان و نمایندگان و

انتخابات آنان چیزی باقی نمانده است. آن‌ها را بازداشت کرده‌اند. هیچ‌کس احساس امنیت نمی‌کند، همه را دستگیر می‌کنند. روزنامه‌نگار، آکادمیسین، کارگر، تظاهرکنندگان و ... رهبریت فاشیست ترکیه برای کارگران، دانشجویان، سندیکاها، حقوق اقتصادی کارگران به شکلی دموکراتیک، حقی قائل نیست. دولت ترکیه فاشیسم مطلق است، نه به این معنا که با آمدن حزبی دیگر (غیر از آک پارتی) فاشیسم خاتمه می‌یابد. فاشیسم در ساختار دولتی ترکیه است و ما تلاش می‌کنیم با ایجاد انقلاب دموکراتیک علیه فاشیسم بایستیم. تمامی این موارد در چارچوب دموکراسی حل و فصل می‌شود. این‌ها مسائلی نیست که بتوان برایشان، بعد از وقوع انقلاب راه‌حل جست یا چاره‌یابی کرد. دقیقاً همین مسائل عینی، آغاز علت انقلاب است.

مثلاً چرا MLSPB منشعب شد؟ دقیقاً به علت بوروکراسی حزبی. در سال ۲۰۰۹ عده‌ای در حزب، بوروکراسی ایجاد کرده بودند و باعث‌وبانی آن انشعاب شدند. ما هم پس از آن بوروکراسی حزبی را از بین بردیم و حزبی نوین ایجاد کردیم. نکته این‌جاست که تا همین لحظه، بسیاری از احزاب انقلابی ترکیه بوروکرات‌اند. جنبش انقلابی ترکیه به‌طور کلی حتی امروز هم بوروکرات است. بسیاری از آن‌ها بوروکراسی شوروی را نقد می‌کنند، دگماتیسم را نقد می‌کنند اما خود، همچنان بوروکرات و دگم هستند. و البته گناه خود را به گردن استالین می‌اندازند! امروزه هرکسی بوروکراسی را نقد می‌کند، استالین را نقد می‌کند اما فراموش کرده است که باید خود را نیز نقد کند. مشکلات خود را به چشم نمی‌بیند. به‌طور خلاصه با بررسی احزاب انقلابی ترکیه می‌بینیم که آن‌ها عمدتاً بوروکراتیک و دنباله‌رو هستند. به نظرم مسئله‌ی دموکراسی را باید در آن‌جا جستجو کرد.

نگاه کلی MLSPB به اقتصاد سوسیالیستی چیست؟ چه برداشتی از آن دارید؟ گاهی یکی از مشکلات سازمان‌های چپ این است که درک منسجم و واحدی از بدیل اقتصادی ندارند. گاهی به‌قدری درگیر مبارزات روزمره با دیکتاتوری می‌شوند که فرصتی برای بسط نگاه سوسیالیستی خود از اقتصاد ندارند، یا تمامی مسئله‌ی مدیریت اقتصادی را به فردای انقلاب موکول می‌کنند یا به‌اجبار تن به فرمول‌های شوروی می‌دهند.

کارخانه‌ها و منابع اقتصادی در ترکیه پس از پیروزی انقلاب، تسلیم خلق می‌شوند. آن‌ها در اختیار مجلس خلق قرار می‌گیرند. همان‌طور که از نگاه ما، دموکراسی مسئله‌ای نیست که باید آن را به فردای انقلاب موکول کرد، اقتصاد را نیز نمی‌توان فقط به پس از پیروزی انقلاب سپرد. شوراهای کارگری و سندیکایی که امروزه ایجاد شده‌اند، مطالبات خود را به‌صورت دموکراتیک پیش می‌کشند. واقعیت این است که مردم ما با مشکلات معیشتی مواجه‌اند. اما نباید فراموش کرد که در حال حاضر دو اقتدار وجود دارد: یک طرف اقتدار دولت فاشیستی ترکیه است و طرف دیگر اقتدار دموکراتیک خلق است. مثلاً همین انقلاب روزاوا را در نظر بگیرید؛ از یک طرف

نهادهای فاشیستی حاکم پس از انقلاب، به تدریج تحت کنترل خلق در می‌آیند و آزاد می‌شوند، از یوغ اقتدار دولتی رها می‌شوند. درست همان‌طور که در زمینه‌ی نظامی، ی.پ.گ به آهستگی و بخش‌بخش کانتون‌ها را آزاد می‌کند.

برای مثال، قیام باکور (کردستان ترکیه) [۳۸] انقلاب نبود. چراکه انقلابیون برای قبضه‌ی قدرت سیاسی و اقتصادی آمادگی نداشتند. نکته این‌جاست که در دیگر مناطق باکور، گریلاها (اعضای پ.ک.ک) همه چیز را سازمان‌دهی کردند؛ اقتصاد، زنان، جوانان و خلاصه هر مسئله‌ی اجتماعی. آن‌ها اقتداری نو در مقابل اقتدار رژیم ترکیه ایجاد کرده بودند. با پیش‌روی آهسته، این اقتدار می‌تواند جایگزین اقتدار فاشیستی حاکم شود.

انقلاب ترکیه مثل انقلاب شوروی نیست، این انقلابی طولانی و زمان‌بر است. شما نمی‌توانید مسائل آموزشی، درمان، اقتصاد، زنان، فرهنگ را به بعد از انقلاب فرافکنی کنید. باید از اکنون این اقتدار را آهسته‌آهسته، در کنار اقتدار فاشیستی دولت ایجاد کنید.

آنچه شاید موضوع را بهتر روشن می‌کند، روش چریک‌های فارک در کلمبیاست. در یک سو، چریک‌های فارک ایستاده‌اند [۳۹] و در سوی دیگر، دولت اولیگارشیک کلمبیا. چریک‌های فارک آموزش، سلامت، اقتصاد، فرهنگ منطقه را با برنامه‌ای منسجم سازمان‌دهی کردند. ماهر چایان معتقد است زمانی که انقلاب جان می‌گیرد، از پای نمی‌ایستد و ادامه می‌یابد و تمامی این مسائل با آن رشد و نمو می‌کنند.

اگر روزاوا را در نظر بگیریم، رژیم اسد به شکل نظامی در این منطقه حضور ندارد. اما انقلاب روزاوا از جهت اجتماعی کاملاً محقق نشده است، چراکه همچنان سازمان‌ها و نهادهای رژیم فاشیست اسد در منطقه وجود دارند. هرچند نهادهای انقلابی روزاوا دست بالا را دارند، اما نمی‌توانیم با خیالی آسوده بگوییم که انقلاب پایان یافته است و ما کاملاً موفق شده‌ایم. در حال حاضر در این منطقه دو اقتدار در کنار هم موجودند. [۴۰]

در ترکیه دو سپهر وجود دارد، یکی از آن رهبری فاشیسم است و دیگری در اختیار چریک‌ها و انقلابیون. ما معتقدیم که انقلاب ترکیه نمی‌تواند صرفاً الگوبرداری محض از انقلاب اکتبر باشد و باید راه ویژه‌ی خود را بیابد. انقلاب ترکیه حتی نمی‌تواند شبیه انقلاب روزاوا یا باکور باشد، بلکه خصوصیات منحصر به فرد خود را خواهد داشت. فرمول MLSPB برای این انقلاب، تأسیس اقتدار دموکراتیک خلق به موازات اقتدار فاشیستی دولت ترکیه است.

به نظر می‌رسد که رابطه‌ی عاطفی و عاشقانه در جنبش پ.ک.ک ممنوع است. این رابطه در میان گریلاها تابو است و با اشد مجازات مواجه می‌شود. آیا این رویکرد،

سنتی عمومی در جنبش چپ ترکیه است یا منحصر به پ.ک.ک است؟ در حزب شما چه رویکردی به این مسئله وجود دارد؟

پاسخ به این سؤال مثل ورود به منطقه‌ی مین‌گذاری شده است و من تمایلی به ورود به آن ندارم. به نظر من در هر جامعه‌ای، می‌توان خصوصیات فرهنگی و اجتماعی متفاوتی یافت. مثلاً به کلمبیا و جنبش فارک نگاه کن، در میان چریک‌های آنان روابط آزاد عاشقانه و مسائل دیگری وجود دارد، یا مائوئیست‌های فیلیپین [۴۱]. از این جهت، کردستان باکور (ترکیه) با کلمبیا متفاوت است. کدام باید اصل باشد؟ کلمبیا یا باکور؟ کدام صحیح است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که من به خود اجازه‌ی حکم دادن درباره‌ی آن‌ها را نمی‌دهم. باید پاسخی جمعی و فرافردی برای آن بیابیم. جامعه باید تصمیم بگیرد، نه یک فرد. به همین دلیل باید اضافه کنم، ترکیه وضعیت متفاوتی دارد. در میان اعضای حزب ما، به‌طور رسمی چیزی قدغن نیست و افراد این اختیار را دارند که خود درباره‌ی مسائل عاطفی تصمیم بگیرند. در کل، فکر نمی‌کنم این پرسش در حال حاضر اهمیت داشته باشد.

آمریکا یکی از هم‌پیمانان جدی روزاواست. اما تاریخ قرن بیستم ثابت کرده است که آمریکا می‌تواند غیرقابل اعتمادترین شریک سیاسی باشد. بارها آمریکا رأساً هم‌پیمانان خود را به فجیع‌ترین اشکال ممکن قلع و قمع کرده است. MLSPB در جایگاه یک حزب آنتی‌امپریالیست تا چه زمانی می‌تواند در روزاوا بماند؟ چه تضمینی وجود دارد که روزی آمریکایی‌ها به جبهه‌ی چپ ترکیه که به آنتی‌امپریالیست مشهور است آسیب نزنند؟

واقعیت آن است که بلوک‌های متعدد امپریالیستی وجود دارد. از نظر MLSPB این بلوک‌ها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: (۱) آنگلساکسون: آمریکا، بریتانیا و کانادا (۲) اتحادیه‌ی اروپا مشتمل بر بلوک امپریالیستی آلمان و فرانسه که کشورهای شرق اروپا را استعمار می‌کنند (۳) امپریالیسم شانگهای، مشتمل بر چین و روسیه که آسیا را کنترل می‌کنند (۴) ژاپن که بخش‌های آسیا پاسیفیک را مستعمره کرده است.

از سوی دیگر می‌توان بلوک‌های منطقه‌ای را برشمرد. مثل بلوک منطقه‌ای ایران، سوریه و لبنان که از سوی امپریالیسم چین و روسیه کنترل می‌شوند، در مقابل بلوک منطقه‌ای ترکیه، عربستان و قطر که از سوی امپریالیسم آمریکا کنترل می‌شوند. بعد از سقوط شوروی، این بلوک‌های متعدد امپریالیستی شکل گرفت. اگر کسی این بلوک‌ها را نبیند، نمی‌تواند نگاه سیاسی درستی به آینده داشته باشد. در هر مرحله‌ی متفاوت تاریخی باید واکنشی متفاوت داشته باشیم. مختصر این‌که در میان تضادهایی که این بلوک‌ها با یکدیگر دارند، می‌توانیم به نام و برای خلق خود از آن بهره بگیریم و پروژه‌ی انقلابی خود را پیش برانیم.

در مقطع کنونی، مهم‌ترین دشمن کردستان، دولت ترکیه است. هرچند رژیم ایران و سوریه نیز دشمن کردستان هستند اما بی‌واسطه‌ترین دشمن خلق کرد، دولت ترکیه است. مهم‌ترین دشمن خلق ترکیه امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکاست. در این میان وظیفه‌ی انقلابیون ترکیه این است که حقیقت را به ملت خود بگویند و آن‌ها را از دشمنان اصلی خود آگاه کنند.

ی. مرادی: از این که فرصت خود را در اختیار من قرار دادید از شما سپاس گزارم.

آردا چایان: ما هم از این که پیام ما را به مردم و انقلابیون ایرانی می‌رسانید از شما تشکر می‌کنیم. به امید اتحاد و سازمان‌دهی در خاورمیانه. «زنده باد انقلاب و سوسیالیسم» [۴۲]

یادداشت‌ها:

[۱] در این نوشته از این پس نام این حزب با عنوان MLSPB ضبط می‌شود، مگر در مواردی که نیاز به توضیح بیشتر دارد.

[۲] Arda Cayan.

[۳] Mahir Çayan.

ماهر چایان (۱۹۷۲_۱۹۴۶)، نظریه‌پرداز و سازمان‌ده جنبش انقلابی ترکیه و از بنیان‌گذاران THKP-C بود. در جریان عملیاتی که به عملیات قزیل‌دره معروف شد، او همراه ۹ نفر از هم‌زمانش در ماه مارس ۱۹۷۲ در روستای قزیل‌دره به محاصره‌ی ارتش ترکیه درآمد و در جریان نبرد جان باخت. آن‌چنان که در این گفتگو نیز به کرات به آن اشاره می‌شود، به نظر می‌رسد که تشابهاتی میان اندیشه و پراتیک ماهر چایان و نسلی از مارکسیست‌های ایرانی مثل احمدزاده و پویان وجود داشته باشد.

[۴] Türkiye Halk Kurtuluş Partisi-Cephesi.

یا «جبهه حزبی آزادیبخش خلق ترکیه»

[۵] این مصاحبه در اواخر تابستان ۲۰۱۷ و در جریان آخرین روزهای عملیات آزادسازی رقه و ماه‌ها پیش از لشگرکشی ارتش ترکیه و اشغال عفرین انجام شده است.

[۶] در ادبیات «چپ ترک» عمدتاً مفهوم **فاشیسم** دلالت معنایی سیاسی و نه ضرورتاً تحلیلی دارد. به این معنا که در دستگاه مفهومی خود، منظور از **فاشیسم** در نظر گرفتن جنبه‌های طبقاتی، تاریخی، فرهنگی و ...

این مفهوم نیست، بلکه بیشتر محتوایی سیاسی است و نهایتاً وجهی ارزشی می‌یابد. در این نگاه، رژیم ترکیه، داعش، جبهه‌النصره، بخش‌هایی از بلوک امپریالیستی و ... فاشیست هستند، چرا که کارکرد سیاسی فاشیستی دارند. ساده‌تر آن‌که، **فاشیست** تلقی می‌شوند چراکه از توحش **فاشیستی** برخوردارند. از این منظر، اهمیت اعطای صفت **فاشیست** به یک نیروی سیاسی، منجر به خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های سیاسی مشخصی می‌شود. چراکه با نیروهای **فاشیست** تنها می‌توان جنگید. **فاشیسم** سنگ محکی برای تشخیص دوست یا دشمن است.

آن‌چنان که در این مجموعه گزارش‌ها به‌مرور دیده می‌شود، تمام احزاب کمونیست ترکیه درکی واحد و همسان از نیروهای **فاشیست** ندارند. برخی از آن‌ها رژیم ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان را نیروهای مترقی و آنتی‌امپریالیست در نظر می‌گیرند و عده‌ای آن‌ها را در صف دشمنان خلق دسته‌بندی می‌کنند. با دشمنان باید جنگید و با هم‌پیمانان می‌توان گفتگو کرد یا موقتاً متحد شد. درحالی‌که بخشی از نیروهای چپ ایرانی، محور جعلی مقاومت ایران و اسد و حزب‌الله را پس از سال‌ها جنایت هم‌چنان مترقی و آنتی‌امپریالیست ارزیابی می‌کنند، از موضع‌گیری سیاسی برخی از گروه‌های کمونیست منطقه نباید شگفت‌زده یا سرخورده شد.

[۷] Abidin Dino.

[۸] حزب العمل الشیوعی السوری. این حزب از **حزب کمونیست سوریه** در سال ۱۹۷۶ منشعب شد. **حزب کمونیست سوریه** هم‌پیمان رسمی **حزب بعث** (خاندان اسد) است و در طول تاریخ خود همواره حزبی قانونی و مدافع رژیم بوده است. **حزب کمونیست کارگران** از بدو تأسیس غیرقانونی اعلام شد. در آغاز دهه‌ی ۸۰ و هم‌زمان با سرکوب (اخوان المسلمین) اسلام‌گرایان مخالف رژیم اسد و پس از قتل عام حما در ۱۹۸۲، تصفیه‌ی خونینی از اعضای **حزب کمونیست کارگران** صورت گرفت. تا دهه‌ی ۹۰ با انتشار نشریات حزبی و سازمان‌دهی کارگران در نقاط مختلف سوریه، این حزب فعالیت داشت اما بر اثر ضربه‌های متعدد، رمق خود را از دست داد.

[۹] Mahircı.

[۱۰] Efraim Elrom.

[۱۱] Maltepe.

[۱۲] Hüseyin Cevahir.

[۱۳] Türkiye Halk Kurtuluş Ordusu.

یا «ارتش آزادیبخش خلق ترکیه» که دنیز گزمیش آن را پایه‌گذاری کرد.

[۱۴] Tokat.

[۱۵] Kızıldere.

[۱۶] Ertuğrul Kürkçü.

کورکچو آن روز می‌تواند از خطوط محاصره‌ی دشمن بگریزد اما پس از مدت کوتاهی به دام ارتش می‌افتد. او هم‌اکنون رئیس افتخاری (HDP) حزب دموکراتیک خلق‌هاست. او یکی از ۵۱ نماینده‌ی مجلس و از اعضای HDP است که مصونیت سیاسی‌شان تعلیق شده است. در مجموع با حکمی بیش از ۴۰ سال زندان روبرو است.

[۱۷] işbirlikçi.

[۱۸] گویا در سال ۱۹۷۶ به خطوط شرکت هوایی هُما در استانبول حمله می‌شود. بنا به گفته‌های برخی از شاهدان آن نسل، به نظر می‌رسد که هدف مشخص از این عملیات اعلام حمایت و پشتیبانی از جنبش مردمی ضد رژیم شاه بوده است. از این زمان به بعد MLSPB بیشتر به تعدد عملیات و نه لزوماً اهمیت تأثیرگذاری آن می‌اندیشد.

[۱۹] درباره‌ی داعیه‌هایی از این دست باید اندکی محتاط بود. همان‌طور که پس از این در گزارش‌های پیش‌رو دیده می‌شود، هر یک از این احزاب، خود را بزرگ‌ترین و مؤثرترین سازمان چریکی وقت ترکیه ارزیابی می‌کند. نکته این‌جاست که در عمق تأثیر ژرف و گسترده‌ی عملیاتی که به «حماسه‌ی قزیل‌دره» مشهور شد نباید تردیدی داشت. این جنبش بر چندین نسل از مبارزان سیاسی ترکیه، مستقیم و غیرمستقیم اثر گذاشت. تا جایی که این حماسه، هم‌چنان یکی از منابع الهام و تعهد سیاسی نسل جوان ترکیه محسوب می‌شود. شاید مورد مشابه آن در تاریخ معاصر ایران، جنبش سیاه‌کل باشد، با این تفاوت که بنا به دلایل متعددی (سرکوب رژیم، پروپاگاندا، سهمگین راست، وقوع انقلاب و ...) این خاطره‌ی تاریخی، برای نسل جوان مبارزین سیاسی ایران، در این ابعاد برانگیزاننده و تعهدبرانگیز نیست.

[۲۰] در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۱ سومین کودتای تاریخ معاصر ترکیه توسط ارتش به وقوع پیوست. از این جهت سال ۱۹۸۱ و پس از آن در تاریخ جنبش چپ ترکیه اهمیت اساسی دارد. عمدتاً پس از این دوران جنبش چپ در ترکیه، توان عمومی خود را بابت سرکوب و خشونت کودتاگران از دست داد.

[۲۱] Ercan Yurtbilir.

[۲۲] Doğan Özzümrüt.

[۲۳] HAKKI KOLGU.

[۲۴] Kadir Tandoğan.

[۲۵] Ahmet Saner.

[۲۶] Didar Şensoy.

[۲۷] Hasan Şensoy.

[۲۸] Didar abla

[۲۹] METRİS ANNELERİ.

[۳۰] واحد تبلیغ مسلحانه‌ی مارکسیست-لنینیست/جبهه‌ی انقلابی (MLSPB/DC).

[۳۱] بکا نام منطقه‌ای در لبنان است که در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی به یکی از مهم‌ترین مراکز آموزشی نیروهای چپ بدل شده بود. سازمان‌ها و احزابی مثل پ.ک.ک، نیروهای کمونیست ترکیه، فلسطینی، اروپایی در کمپ‌های بکا نبرد چریکی را می‌آموختند. از این جهت به نمادی از مشارکت انترناسیونالیستی نیروهای چپ تبدیل شد.

[۳۲] International freedom battalion.

«تابور انترناسیونال آزادی» یک واحد نظامی متشکل از نیروهای کمونیست ترکیه و برخی داوطلبان بین‌المللی است. در چند مقطع زمانی IFB ترکیب سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی خود را تغییر داد. مثلاً پس از عملیات تشرین و با آغاز عملیات منبیج، MLSPB از مشارکت در IFB کناره گرفت. پس از آزادسازی رقه، IFB بنا به مسائلی از فعالیت باز ایستاد و خواهان کناره‌گیری MLKP از تشکیلات سازمانی خود بود. با آغاز یورش ترکیه به عفرین، داوطلبان بین‌المللی حاضر در IFB به عفرین گسیل شدند اما با این نام فعالیت نکردند چراکه حزب MLKP به نام IFB تابور جدیدی ایجاد کرده بود. با آغاز جنگ جدید در روژاوا و خصوصاً شهرهای سریکانی و تل تمر، بار دیگر اتحادی جدید میان احزاب چپ ترکیه زیر پرچم IFB شکل گرفت و در این سازمان‌دهی جدید، عملاً تمامی این احزاب سهیم هستند.

[۳۳] Alper Çakas.

[۳۴] Halkların Birleşik Devrim Hareketi.

«جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» یک چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگی بیشتر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین‌شده‌ی آن است.

[۳۵] اشاره‌ی غیرمستقیم در اینجا به حزب MLKP است.

[۳۶] Yaşasın Orta Doğu Devrim Cephesi.

[۳۷] Yaşasın Orta Doğu Devrim Cephesi, bütün ülkelerin işçilerin ve ezilen Halklari birleşin.

[۳۸] اشاره به قیام پ.ک.ک در ۲۰۱۵ در کردستان باکور (ترکیه) است. در نتیجه‌ی این حرکت، جت‌های جنگی ارتش ترکیه به سرعت وارد عمل شدند و شهرهای کردستان مثل نصیبین را به تمامی ویران کردند. به نظر می‌رسد قساوت و واکنش هولناک رژیم ترکیه حتی برای پ.ک.ک نیز قابل پیش‌بینی نبود. پرسشی که شاید هیچ‌گاه برای آن پاسخی نیافت این است که: در مقابل جت جنگی چه ایدئولوژی یا برنامه‌ی اقتصادی‌ای، توان مقاومت دارد! ساده‌دلانه است که تمامی ماجرا را به غیاب اراده‌ی انقلابیون نسبت داد. حتی اگر پ.ک.ک (با تمامی انتقادات وارده به آن) اراده‌ی کنترل اقتصادی و سیاسی منطقه را داشت، آیا در مقابل توحش رژیم ترکیه و سکوت جهانی شانس برای حکمرانی می‌یافت؟

[۳۹] اشاره به زمانی است که فارک مشی مسلحانه را در دستور عمل خود داشت.

[۴۰] البته در مورد اقتدار نهادهای رژیم اسد در شمال و شرق سوریه (روژاوا) نباید راه اغراق را پیمود. تا پیش از ۹ اکتبر ۲۰۱۹ (روز حمله‌ی ارتش ترکیه به روژاوا) در دو شهر قامیشلو و حسکه، رژیم اسد حضور نظامی تعیین شده‌ی داشت. به این معنا که مثلاً در شهر قامیشلو علاوه بر فرودگاه شهر، در منطقه‌ای که از آن به «مربع امنیتی» یاد می‌کنند، رژیم اسد چند ایست بازرسی دارد. محدوده‌ی داخلی این منطقه بخشی از قلمرو جمهوری عربی سوریه (اسد) است. در شهر حسکه نیز محدوده‌ای تحت کنترل رژیم اسد است. واضح است که مدارس و بیمارستان‌ها و ادارات و شهرداری‌هایی که درون این مناطق فعالند همگی تابع ولایت حزب بعث اند. در خارج از آن به علت غیاب نیروی نظامی، کنترلی بر اداره‌ی امورات نیست و تماماً توسط پ.ک.ک و نیروهای معینی اداره می‌شوند. لذا می‌توان گفت که نهادهای رژیم اسد در روژاوا تا اطلاع ثانوی از کار افتاده‌اند. هرچند که یورش ترکیه معادلات را اندکی تغییر داده است. مثلاً برای نخستین بار ایست بازرسی ارتش اسد در اطراف شهر تل تمر ایجاد شده است. حضور نظامی یک نیرو، تبعات مشخصی را در طولانی مدت به بار خواهد آورد. اما تا پیش از حمله‌ی ارتش ترکیه، نهادهای جنبش روژاوا کنترل امور را در (عملاً) تمامی مناطق تحت کنترل در دست داشتند (تألیف

کتب درسی، بیمارستان، شهرداری، پلیس و ...) این که چه داوری‌ای از این نهادها می‌توان داشت، مطلبی جداست. اما می‌توان با تقریبی از اطمینان گفت که رژیم اسد و نهادهای آن در روژاوا نقش فعالی در تدبیر امورات نداشتند.

[۴۱] اشاره به **New People's Army** (ارتش نوین خلق) در فیلیپین است. شاخه‌ی نظامی حزب کمونیست فیلیپین (CPP) که مناطقی از فیلیپین را تحت کنترل دارند و همچنان در حال جنگ با دولت مرکزی هستند. مائوئیست‌های فیلیپینی به مدارا طلبی در مورد حقوق جنسی مشهورند. در تلاش برای حمایت از حقوق اقلیت‌های جنسی، ازدواج‌های هم‌جنس‌گرایان در جنگل‌های تحت کنترل مائوئیست‌ها امری متداول است.

[۴۲] Yaşasın Devrim ve Sosyalizm.